



علی‌محمدی/ایران

«چالش‌های نظام آموزش عالی در ایران» در گفت‌وگو با دکتر سید حسن امین

گمشده در هیاهو

فرزانه اسکندریان

برای بررسی نظام آموزش عالی در ایران با نگاهی تطبیقی با دکتر سید حسن امین، فیلسوف و حقوقدان به گفت‌وگو نشستیم. او، پنجاه و پنج سال پیش وارد دانشگاه تهران شد و سپس از اخذ مدارک کارشناسی حقوق قضایی و کارشناسی ارشد حقوق خصوصی و فراغت از تحصیل از حوزه فلسفی تهران، دکترای تخصصی خود را در رشته حقوق بین‌الملل از دانشگاه کلاسکو انگلستان گرفت و سپس صاحب کرسی استاد تمام (پروفسوری) در دانشگاه کلاسکو کالیدونین شد. کتاب‌هایی چون «تاریخ حقوق ایران»، «دانشنامه منظوم ایران»، «وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی»، «تأملات ناپهنگام نیچه»، «بوطیقای شهر ابن‌سینا»، «حقوق بشر و کثرت‌گرایی دینی» و «تاریخ منظوم ایران» در کارنامه عملی او به چشم می‌خورد. با توجه به سابقه تحصیل و تدریس او در انگلستان، با نگاهی تطبیقی درباره رابطه «دانشگاه» و «جامعه» در دو کشور ایران و انگلستان با او به گفت‌وگو نشستیم. او در این بحث به چالش‌های عمده نظام آموزشی در ایران و حوزه‌های مطالعاتی مغفول مانده در دانشگاه‌های ایران اشاره می‌کند.

■ جناب پروفیسور امین، با توجه به سال‌ها سابقه تدریس شما در دانشگاه کلاسکو انگلستان، با نگاهی تطبیقی، رابطه «دانشگاه» و «جامعه» را در ایران در مقایسه با انگلستان چگونه می‌بینید؟

هدف نهایی و علت غایی از علم آموزی و دانش‌پژوهی، در سطح دانشگاهی، ارتقای سطح زندگی مردم و توسعه متوازن فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است. مقایسه عملی بین وضع ما در ایران و انگلیس، شاید بخوبی نشان دهد که ما در ایجاد ارتباط بین مجامع آموزشی و پژوهشی با مراکز تولیدی و صنعتی و کارآفرینی

اقتصادی، توجیه داشته باشد. به‌عنوان مثال، در دوران استعمار که زبان اداری در شبه قاره هند، زبان فارسی بود، تدریس زبان فارسی در دانشگاه‌های انگلیس به وفور ارائه می‌شد تا کارگزاران فارسی‌زبان برای مدیریت شبه قاره تربیت شوند. اما بعدها که انگلیسی‌ها توانستند در مستعمره هند، زبان انگلیسی را جایگزین زبان فارسی کنند، به مرور تدریس فارسی کمتر شد و به جای آن، انگلیسی‌ها در هند به تأسیس کالج و دانشگاه با الزامی شدن زبان انگلیسی دست زدند. از طرف دیگر، وقتی که در انگلیس یک رشته تحصیلی ارائه می‌شود، باید نیاز به فارغ‌التحصیل در آن رشته از طرف بخش خصوصی اعلام شود و به تصویب برسد. نه آنکه دانشگاه بدون در نظر گرفتن واقعیت عرضه و تقاضا، به تولید فارغ‌التحصیلان بالقوه مازاد بر نیاز ادامه دهد و بر صف بیکاران صاحب مدرک بیفزاید. این مشکلی است که ما اکنون در ایران با آن دست به گریبان هستیم. در چند سال اخیر، برای بسیاری از رشته‌ها داوطلب وجود ندارد و دانشگاه‌ها برای پر کردن صندلی‌های خالی‌شان، از معیارهای پذیرش فروکاستانده و به تولید فارغ‌التحصیلان بالقوه بیکار و اضافه بر نیاز جامعه ادامه می‌دهند. آن وقت شاهد این هستیم که این فارغ‌التحصیلان که در رشته خودشان آمیدی به جذب شدن در بازار کار ندارند، یا سربار خانواده می‌شوند یا به‌کارهای کاملاً غیرمرتبط روی می‌آورند و در نتیجه بخشی از امکانات دانشگاهی از یک سو و بخشی از نیروی انسانی از سوی دیگر هرز می‌رود.

به‌علاوه، چون دانشجو در حقیقت به رشته تحصیلی اش عشق و علاقه‌ای ندارد، در آن رشته درس هم خوب نمی‌خواند؛ از زیر کار مطالعه در می‌رود، تحقیقش و نوشتن پایان‌نامه‌اش را به دیگری واگذار می‌کند و فقط مدرکی می‌گیرد بدون آنکه در آن رشته واقعاً به علاقه چیزی آموخته باشد و کاربلد شده باشد.

■ با توجه به نکاتی که گفتید، می‌خواهیم بدانیم از نظر شما چالش‌های اساسی نظام آموزش عالی در ایران چیست که اکنون چنین نتیجه‌ای حاصل شده است؟ نخستین چالش در نظام تربیتی و نظام آموزش و پرورش عالی ما، نداشتن «کادر آموزشی» آموزش‌دیده عالی، نظام آموزشی و برنامه‌های تعلیم و تربیت در هر سطحی که باشد چه در غرب و چه در شرق و چه در نظام سنتی و چه نظام مدرن، در نهایت باید بوسیله «نیروی انسانی موظف» و «آموزش‌دیده» اجرا شود. اگر معلم و دبیر و مدرس و پرورش، یا پژوهش و گسترش مرزهای دانش، آموزش ندیده باشند یا واقعاً به‌کار خود علاقه‌مند نباشند و احساس تعهد و مسئولیت نداشته باشند، بهترین برنامه هم در عمل به نتایج مطلوب نمی‌رسد. به‌طور عام، در کشور ما، معلم و دبیر برای فراگرفتن شیوه‌های آموزش، دوره می‌بینند، اما اعضای هیأت علمی برای تدریس در دانشگاه یا حتی تدریس در حوزه، جهت فراگیری فنون تعلیم و تربیت دوره خاصی را نمی‌گذرانند و همین که در رشته تخصصی خودشان مدرک تحصیلی

داشتن دغدغه‌های کار موازی، نمی‌تواند بهترین انرژی‌اش را در اختیار دانشجو یا دانشگاه‌بگذار.

■ دیگر چالش‌های نظام آموزش عالی ما چیست؟

دومین چالش نظام آموزشی، مدرک‌گرایی و میدان دادن به سرت علمی و ارائه پایان‌نامه‌ها و مقاله‌های نیابتی و اجاره‌ای است. سومین چالش، عدم ارتباط کافی دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی با دنیای صنعت و اقتصاد است. در مجموع نیازهای جامعه آن‌طور که باید و شاید مورد توجه نظام آموزش عالی نیست.

■ از نظر شما جای چه موضوعاتی در فضای آکادمیک ما خالی است؟

جای خیلی مباحث در آموزش عالی ما خالی است. ولی از نظر من از همه مهم‌تر، تولید علم و فناوری است. ما در گذشته، تولیدکننده علم و صادرکننده علم بودیم، اما اکنون از زمان انقلاب صنعتی اروپا مصادف با برآمدن صفویه، واردکننده علم و فناوری شده‌ایم و این روند همچنان ادامه دارد.

دلیل شکست ایران از عثمانی در جنگ چالدران این بود که عثمانی با داشتن توپخانه مجهز، به اسلحه گرم دست یافته بود، ولی دولت صفوی با تیغ و شمشیر و اسلحه سرد با آنان می‌جنگید و ناگزیر شکست خورد. در خلیج‌فارس هم پرتغالی‌ها با اسلحه گرم بر جزایر و بندار ایرانی تسلط یافتند و شاه‌عباس هم فقط با کمک انگلیسی‌ها توانست پرتغالی‌ها را از بندر گمرن بیرون کند. ما هنوز نتوانسته‌ایم

■ یکی از مسائل عمده و قابل‌تأمل در آموزش عالی ایران، فرار مغزها و مهاجرت‌های بی‌ بازگشت آموزش‌دیدگان و دانش‌آموختگان ایرانی است. کشورهای پیشرفته، علم و فناوری تولید و صادر می‌کنند. ما خودمان تولیدات و صادرات علمی نداریم، اما نیروی خام تولید علم را آن هم مجانی، صادر می‌کنیم. اینها در آنجا به استخدام دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها در می‌آیند و تولید علم و فناوری می‌کنند و ما محصولات آنان را تنها به عنوان مصرف‌کننده با قیمت گزاف وارد می‌کنیم.

■ می‌دانید چه تعداد پزشک تربیت شده در دانشگاه‌های ایران، به خارج رفته‌اند؟ آیا تربیت نیروی انسانی و بعد صادر کردن مجانی آنان به خارج، نفعی به حال ایران می‌شود که ما به‌عنوان مثال محصولات کشاورزی با نفت خود را می‌بینیم که اهالی فرهیخته کشور ما، بهترین مغزهای آموزش‌دیده خودشان یعنی دانش‌آموختگان توانمند و آماده به کار خود را که بابت بزرگ کردن آنان و تعلیم و تربیت‌شان این همه هزینه شده است، بدون هیچ‌گونه احساس کراهتی مجانی به خارج صادر می‌کنند.

■ هدف نهایی و علت غایی از علم آموزی و دانش‌پژوهی در سطح دانشگاهی، ارتقای سطح زندگی مردم و توسعه متوازن فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است. ما در ایجاد ارتباط بین مجامع آموزشی و پژوهشی با مراکز تولیدی و صنعتی و کارآفرینی نتوانستیم چندان موفق ظاهر شویم. در نود و نه درصد موارد، دانشجویان ایرانی مدارک مهندسی در رشته‌های مختلف از دانشگاه‌های ایران می‌گیرند، بی‌آنکه حتی یک روز یا یک هفته در کارخانه‌ای یا کارگاهی، عملاً آنچه در کلاس درس خوانده‌اند را به‌طور کاربردی و عملی تجربه کنند. به عکس، در اغلب کشورهای پیشرفته بین دانشگاه‌ها و بخش صنعت و خدمات رابطه تنگاتنگ وجود دارد.

در تولید و صدور علم حرکتی نکنیم و همچنان واردکننده علم هستیم.

■ افراد تحصیلکرده و متخصص ما در همین نظام آموزشی که شما نقاط ضعفش را برشمردید برآحتی در کشورهای مهاجریذیر جذب و پذیرفته می‌شوند. چنین استقبالی از متخصصان و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی ما در کشورهای پیشرفته آیا گویای این نیست که در کنار این چالش‌ها، نظام آموزش عالی ما دارای نقاط قوت خوبی هم هست؟

با نگاهی دیگر می‌شود گفت که این هم یکی دیگر از نقاط ضعف ما در سیاستگذاری آموزشی است؛ یکی از مسائل عمده و قابل‌تأمل در آموزش عالی ایران، فرار مغزها و مهاجرت‌های بی‌ بازگشت آموزش‌دیدگان و دانش‌آموختگان ایرانی است. کشورهای پیشرفته، علم و فناوری تولید و صادر می‌کنند. ما خودمان تولیدات و صادرات علمی نداریم، اما نیروی خام تولید علم را آن هم مجانی، صادر می‌کنیم. اینها در آنجا به استخدام دانشگاه‌ها و پژوهشگاه‌ها در می‌آیند و تولید علم و فناوری می‌کنند و ما محصولات آنان را تنها به‌عنوان مصرف‌کننده با قیمت گزاف وارد می‌کنیم.

چونان ایرانی با پول ایران به مدرسه و دانشگاه می‌روند و با استفاده از خدمات دانشگاه‌های ایران تا مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری به هزینه ایرانیان تربیت می‌شوند، بعد در آن مقطع، حاضر و آماده به کشورهای بیگانه می‌روند و در آنجا به خدمت می‌پردازند.

ما حرفی نداریم اگر استرالیا و کانادا مهاجریذیرند و کمبود پزشک و متخصص دارند، برای کودکان کار و بی‌سریست و بد سربست ایرانی هزینه کنند و آنان را در مدارس و دانشگاه‌های خود آموزش دهند و وقتی پزشک و مهندس و پژوهشگر و هنرمند شدند، از وجودشان به تمام و کمال استفاده کنند، اما این درست نیست که پدر و مادر ایرانی با هزار دغدغه، فرزندان خود را «متخصص» کنند و بعد با سلام و صلوات و با غرور و افتخار دو دستی راهی کشورهای پیشرفته کنند تا در آنجا به خدمت جوامعی درآیند که هیچ هزینه‌ای برای تعلیم و تربیت آنان نپرداخته‌اند.

می‌دانید چه تعداد پزشک تربیت شده در دانشگاه‌های ایران، به خارج رفته‌اند؟ آیا تربیت نیروی انسانی و بعد صادر کردن مجانی آنان به خارج، نفعی به حال ایران دارد؟ آیا هیچ ایرانی راضی می‌شود که ما به‌عنوان مثال محصولات کشاورزی یا نفت خود را مجانی به دیگر کشورها صادر کنیم؟ پاسخ قطعاً منفی است. اما می‌بینیم که اهالی فرهیخته کشور ما، بهترین مغزهای آموزش‌دیده خودشان یعنی دانش‌آموختگان توانمند و آماده به کار خود را که بابت بزرگ کردن آنان و تعلیم و تربیت‌شان این همه هزینه شده است، بدون هیچ‌گونه احساس کراهتی مجانی به خارج صادر می‌کنند.

همانطور که در ابتدای بحث اشاره کردم هدف غایی از علم آموزی در سطح دانشگاه، ارتقای سطح زندگی مردم و توسعه متوازن فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است. اگر در ایجاد ارتباط بین مجامع آموزشی با مراکز تولیدی و صنعتی و کارآفرینی نتوانستیم موفق عمل کنیم، این یکی از نقاط ضعف سیستم آموزشی عالی ما است.

یکدیگر داده و شرایطی را به‌وجود آورده‌اند که افراد جامعه خشونت را، راحل بررون رفت از مشکلات می‌بینند؛ این خشونت‌ها به چند سطح «ضربه به خود»، «ضربه به دیگری» و «ضربه به جامعه» ظهور می‌یابد. به‌عنوان مثال، اعتیاد و خودکشی ضربه به خود محسوب می‌شود هرچند که در نهایت، جامعه را دچار آسیب می‌کند. بی‌توجهی به قوانین و ارزش‌ها و داشتن رفتارهای ناپهنجار و در نهایت نزاع‌ها، ضربه به دیگری محسوب می‌شود. تخریب اموال عمومی از آسیب به محیط زیست گرفته تا تخریب وسایل عمومی حتی اختلاس‌های کلان، در دسته ضربه به جامعه به شمار می‌رود. بی‌توجهی به «خشونت پنهان» می‌تواند اضطراب و ناامنی اجتماعی ایجاد کند. سیاستگذاران و مجریان و پژوهشگران علوم انسانی هر یک می‌توانند در جایگاه خود سهمی در حل این چالش اجتماعی – فرهنگی داشته باشند تا مانع شکل‌گیری «فرهنگ پنهان» و به تبع «خشونت پنهان» در جامعه شوند که تبعات آن می‌تواند لایه‌های مختلف جامعه را تحت تأثیر قرار دهد.



«ژرژ لاپاساد» معتقد است در جوامعی که کارگزاران اجازه برخی فعالیت‌های فرهنگی را به افراد یا گروه‌هایی ندهند، هم «فرهنگ پنهان» شکل می‌گیرد و هم افراد دارای «خود»‌های متفاوت خواهند شد که نفاق را در جامعه ترویج خواهند کرد. به تعبیر دور‌یکم، جامعه‌ای که وفاق اجتماعی در آن کاهش یابد، انسجام اجتماعی و مشارکت در آن جامعه تضعیف می‌شود

«

غیرمسالمت‌آمیز در زندگی روزمره‌مان مانند دعوای لفظی در صف نانواپی‌ها یا میدان میوه و تره بار یا حتی عدم رعایت صف بانک یا به وجود داشتن نوبت، بوق زدن‌های ممتد در زمان رانندگی، فحاشی‌ها و نزاع‌های خیابانی یا به گفته پزشک قانونی، ۱۱۰ هزار مراجعه‌کننده به پزشک قانونی در سال ۱۳۹۷، یا افزایش خودکشی، یا به گفته رئیس پلیس ایران که هر چند دقیقه یک نفر در اثر ضربات چاقو کشته می‌شود؛ همه اینها، نشانه‌های «خشونت پنهان» هستند. این خشونت‌های پنهان در زیر پوست شهرهای بزرگ در حال شکل‌گیری است که باید نسبت به آن آگاه بود. به تعبیر هانا آرنت (۱۳۹۱)

اندکی از آنها نمود می‌یابند و جامعه‌شناسان و تحلیلگران علوم اجتماعی، زودتر از همه نمود آنها را مشاهده می‌کنند و نسبت به آن هشدار می‌دهند تا کارگزاران و سیاستگذاران برای حل این چالش‌ها تدبیر کنند.

■ خشونت‌های پنهان معلول علت‌های متفاوت و نشان از مسائل مختلفی است که سلسله‌وار دست به دست

«فرهنگ پنهان» چگونه شکل می‌گیرد و چه مصایبی برای جامعه ایجاد می‌کند؟

رابطه معکوس «نفاق» و «وفاق»

خود خانوادگی داریم.»

ژرژ لاپاساد از این تحقیق چنین نتیجه می‌گیرد که جوامعی که کارگزاران اجازه فعالیت‌های فرهنگی را به افراد یا به گروه‌هایی ندهند، هم «فرهنگ پنهان» شکل می‌گیرد و هم افراد دارای «خود»‌های متفاوت یا شخصیت‌های متفاوت متغیر خواهند شد که نفاق را در جامعه ترویج خواهند کرد و در نتیجه، سرمایه‌گذاری افراد روی یکدیگر کاهش خواهد یافت و در نهایت جامعه نمی‌تواند به اهداف توسعه فرهنگی و توسعه انسانی – اجتماعی خود نائل شود.

«ژودیت لازار» نیز همین باور را اینکه توضیح می‌دهد: «افراد بر حسب وضعیت‌هایی که در آن قرار می‌گیرند، می‌توانند با مراجعه به یک نقش یا نقش دیگر خود در گروه، به صورت مختلف خود را تعریف کنند.» (ژودیت لازار، ۱۳۸۰: ۱۲۱) یعنی، در موقعیت‌های مختلف شکل‌های مختلفی از «خود» را به نمایش می‌گذارند که ممکن است متضاد یکدیگر باشند که نفاق را تداعی می‌کند. وی نیز در ادامه در ارتباط با نفاق افراد در جامعه می‌افزاید، «در وضعیت‌هایی که نفاق شدت

دکتر مرتضی منادی
استاد جامعه‌شناسی و هیأت علمی دانشگاه الزهرا

۱ ژرژ لاپاساد» پژوهشی پیرامون گروهی از جوانان رب انجام داد که در متروها، نقاشی‌های مهیجی می‌کشیدند که اثرات منفی روانی بر مسافران می‌گذاشت. او در این باره، با الهام از مفهوم «دیوانگی پنهان» در اندیشه فروید، دو نکته را تصریح می‌کند:

نخست اینکه، وقتی افرادی نتوانند آزادانه فعالیت فرهنگی داشته باشند و مورد تأیید هم قرار نگیرند، دارای «فرهنگ پنهان» می‌شوند. دوم اینکه، اینکه گروه افراد دارای «خود»‌های مختلف می‌شوند؛ به این معنی که در پاسخ پرسش ژرژ لاپاساد، «زمانی که در حال نقاشی هستید، چه احساسی دارید؟» به گفته افرادی از این گروه، «زمانی که ما در حال نقاشی هستیم، احساس می‌کنیم خودمان هستیم» و ژرژ لاپاساد می‌پرسد: «پس زمانی که در خانواده هستید، چه کسی هستید؟» می‌گویند: «زمانی که در خانواده هستیم، ما